

زبان مادری و کیستی ملی

11. سخنی چند در میانه راه

آیا پرداختن به زبان مادری و کیستی ملی بروزگاری که در سرزمینمان آتش سرکوب و کشتار و شکنجه زبانه می کشد، بجا و سزاوار است؟ ایتر چند تن از خوانندگان سرزنش کنان پرسیده اند.

کیستی ملی و بازشناسی آن، برای کشوری چون ایران که از دیربای ترین و کهنترین کستیهای ملی جهان برخوردار است همیشه بجا و سزاوار است، ولی اگر چنین واکاوی و کنکاشی بروزگاری دیگر، دغدغه ای دانشگاهی باشد و سرگرمی پژوهشگران، اکنون که دشمن از درون و برون کمر به نابودی آن بسته است، در جایی که جهانخواران فروپاشی ایران از درون را و تکه تکه کردنش را به دهها کشور خرد و کلان، بجای جنگ رودرو و لشکرکشی برگزیده اند و در جایی که نژادپرستان جدائی خواه آب در آسیاب امپریالیسم میریزند، باید گفت و نوشت و فریاد برآورد که ایرانیان! آنکه بنام رهائی از چنگال شونیسم شمارا به خیزش فرامی خواند، خاک در چشمتان می پاشد تا دشمن راستین خود را که همانا ولایت مطلقه فقیه و رژیم برخاسته از آن - جمهوری اسلامی - است نبینید و از چاله ای بدرآئید و در چاهی چنان ژرف بیفتید به سرنوشتی چنان شوم دچار شوید که سیاهچالهای جمهوری اسلامی و تازیانه دینفروشان را بجان آرزو کنید.

درست هم امروز باید از کیستی ملی سخن گفت، چرا که جهانخواران تبه کار نشان داده اند سرنوشت ملتها را پیشیزی نیز ارج نمی نهند و برای نابودی فرمانروایی که با آنان از در دشمنی بدرآیند، میلیونها انسان بیگناه را به قربانگاه می فرستند و همانگونه که در نمونه یوگسلاوی نشان دادند، برای سرنگونی رژیم می که از نگر آنان فرمانبردار نبود و چموشی می کرد، جنگی پلید و ناجوانمردانه برافروختند که در آتش آن سدها هزار انسان بیگناه سوختند و خاکستر شدند و همسایگان دیواردیواری که تا دیروز به میهمانی هم می رفتند بیکباره خنجر برکشیدند تا سر یکدیگر را از تن جدا کنند. امریکای یکه تاز جهان پس از جنگ سرد که سرخوش از باده پیروزی بر هموارد کمونیستش بود، اکنون در عراق و افغانستان چنان گرفتار آمده و درمانده شده است که هرگز درگیر جنگی رودرو با جمهوری اسلامی نخواهد شد. جهانخواران برای ایران خوابهای دیگری دیده اند. همان کشورهای که بیش از شصت سال است از یاد برده اند که فلسطینی نیز انسان است و دارای "حقوق بشر" و "حقوق ملی"، بیکباره بیاد حقوق سرکوب شده قومی در ایران افتاده اند، مایکل لدین که در دشمنی با ایرانیان (و نه تنها با جمهوری اسلامی) چون گاوی سپیدپیشانی است، رهبران خودخوانده و نمایندگان خودبرگزیده "ملتهای" ایران را به امریکا فرامی خواند تا به آنان راه و چاه کار را بیاموزد (1)، برندا شفر امریکائی به سفارش دانشگاه حیفا برای آذربایجان "کیستی" می تراشد (2) و بناگاه همین امریکائی که بی شرمانه چشم بر سنگسار و بریدن دست و بدار زدن مردم بر سر چهارراهها فروبسته است، چهره ای چنان انساندوستانه می یابد که نمی تواند بر تیره روزی "ملتهای" دریند و زیر ستم فارسها اشک نریزد، و این سخن شوم اریل شارون نیز هنوز در گوشهای شنوا نشسته است که: «ایران بدون بمب اتم هم بیش از اندازه بزرگ است!» آری باید کور باشیم، اگر که نینیم جهانخواران برای براندازی جمهوری اسلامی چگونه برآند که دودمان ما را بیاد دهند و بهای خیره سری ها و دیوانگیها و بلندپروازیهای کودکان دینفروشان را از ما ملت ایران بستانند. این ما مردم این کشوریم که باید بجان یکدیگر بیفتیم و خون یکدیگر را بریزیم، مبادا که خونی از بینی سربازان جگرگوشه عموسام روان شود، تا هم شیرازه این کشور از هم بگسلد و جمهوری اسلامی نابود شود و هم خاورمیانه در گرداب جنگی بی پایان فرورود که ستیزه های تا کنونی آن در برابرش ترقه بازی چهارشنبه سوری را مانده باشند، جهانخواران ملت ما را تکه تکه، سرزمینمان را ویرانه، دلپایمان را انباشته از کینه و سرهایمان را تهی از اندیشه می خواهند و در راستای این آماج انسان ستیزانه خود "کیستی ملی" ما را نشان گرفته اند و سد افسوس و هزار دریغ که سربازان بی مزد آنان در میان ما اندک نیستند و برآیند آب هم در آسیاب آنان و هم در آسیاب جمهوری اسلامی می ریزند.

درست هم امروز باید از کیستی ملی سخن گفت و از دروغهایی که قبیله گرایان برای برانگیختن جوانان بیگناه و ناآگاه به هم می بافند، از دروغهایشان در باره شاهنامه، درباره زبان پارسی و "تحمیل اجباری آن بدست رضاشاه" و از دهها دروغ دیگر درباره آمار ترکزبانان و درونمایه واژه ملت و آن درغهای دیگر که در این جستار بدانها پرداخته ام. درست هم امروز باید این سخنان را بزبان آورد و نوشت و پراکند، آنکه گناه همه نابسامانیهای کشور را بگردن فارسها و "حاکمیت شونیست" می اندازد، نه تنها دروغی بزرگ می بافد، که ارمغانی ارزشمند و درخور به پیشگاه ولایت فقیه می برد، راستی را جمهوری اسلامی چرا باید از این ناشاد شود که گناه سیاهکاریها و تبهکاریهایش بگردن دیگری بیفتد و کسانی به نام هویت طلبی بی هیچ دستمزدی رنج پاک کردن دامان اندیشه سرکوبگر و کیستی کش ولایت مطلقه فقیه را بجان بخزند و گناه این همه بزهکاری را بگردن دیگری بیفکنند که خود قربانی همین رژیم آدمخوارند. من در این سخن راه گزافه نپیموده ام. در بخشهای پیشین این جستار به نوشته هائی چند از دکتر براهنی و ماشاء الله رزمی که از خردمندان این قومند پرداخته ام (گو اینکه آقای رزمی هنوز نیازی به این ندیده است منبع نوشته اش درباره اینکه یونسکو زبان پارسی را سی و سومین لهجه عربی میداند، به خوانندگان نشان دهد). چندی پیش نیز دوستی برایم نوشته ای از هم میهنی دیگر بنام دکتر (یا پروفیسور) فرهاد قابوسی (3) فرستاده بود که گذشته از گرایش پارسی ستیزانه اش شگفتی مرا بر این سخن برانگیخت که چگونه می توان دانشگاهی بود و در فرنگ زیست و هنوز به چیزی بنام "زبان برتر" و "زبان پستتر" باور داشت؟ زبان نیز چون ماهیچه پدیده ای پویا است. توان و ناتوانی یک زبان همیشه در میدانی سنجیده می شود که در آن به کار گرفته می شود. برای نمونه اگر ماهیچه های دست را در نگر بگیریم، کسی که ورزش زیبائی اندام می کند، ماهیچه هائی برجسته و انبوه و در هم پیچیده دارد، در دست یک نوازنده سه تار ولی ورزیده ترین ماهیچه، ماهیچه انگشت اشاره است. آیا این نشانه "ناتوانی" نوازنده سه تار است؟ زبانها اگر افزاری برای کتک کاری و زورآزمائی باشند و یا در پی آن که با هم "مچ بیندازند"، آنگاه می توان توانائی و ناتوانی آنها را به روش دکتر قابوسی سنجید، واگر نه همانگونه یک نوازنده لاغر و نکیده سه تار می تواند کهکشانی از نغمه و اقیانوسی از ترانه بیافریند، زبانها نیز هر کدام بر پایه نیازهای گویشورانشان پرورده می شوند و گاه خود بر نیازهای آنان سایه می افکنند، کسی که سخن از زبان برتر و پستتر می راند، گامی اگر پیشتر نهد سخن از نژاد برتر و پستتر نیز خواهد گفت. ولی آنچه که در این نوشته بیشتر مایه شگفتی شد، فراز زیر بود:

«لژادر بازگشت به رابطه اساسی زبان و اندیشه چون نتایج فرهنگی و اجتماعی عمومیت زبان فارسی یعنی تعمیم آن بعنوان زبان عمومی سراسر ایران بد از بدتر بوده و در نهایت منجر به تعطیل عقل، علم و فلسفه در ایران و لذا وضع اسفناک کنونی به لحاظ عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی شده است.»

بدیگر سخن اگر ما نیز به آن دو زبان برتر یاد شده در این نوشته - ترکی و عربی - سخن می گفتیم، اکنون درست بمانند ازبکها و باشقیرها و قاراقالپاقها هزاران هزار فیلسوف و اندیشمند به جهان پیشکش کرده بودیم و یا بمانند عربستان و

سعودی و یمن و کویت و قطر، جهانی را به تماشای دستاوردهای خود در دانش و فناوری فراخوانده بودیم! دکتر قابوسی ریشه همه واپس‌ماندگی‌های ما را یافته است و اکنون زمان آن است که آستینها را بالا بزنیم و تیشه بر ریشه این زبان نهیم، تا وارسته و رستگار شویم، آیا هنوز هم باید از اینکه نژادپرستان جدائی خواه جشن کتابسوزان برآه می‌اندازند و سعدی و حافظ و فردوسی را به شراره‌های سوزان آتش می‌سپارند، در شگفت شد و آنرا نیرنگ مأموران امنیتی رژیم دانست؟

فریاد خشم من همه از آن است که چرا در همه این نوشته‌ها یک چیز بی‌کسان بچشم می‌زند و آن نیز جای تھی "جمهوری اسلامی" است؟ آنکه ریشه واپس‌ماندگی ما را در این یا آن زبان می‌داند، هرگز نخواهد توانست دردی از هزاران درد جانکاه این مردم درمان کند. آنکه دشمن مردم ایران را شوینیس می‌داند، پزشک ناکارآمدی را می‌ماند که به یک بیمار دچار سرطان بدخیم (ولایت فقیه) می‌گوید همه درد تو از این سرما خوردگی ساده (شوینیس) است. چنین پزشکی یا فریبکار است و یا ناآگاه از دانش پزشکی، آیا می‌توان خاموش نشست و سرنوشت چنین بیماری را بدست چنان پزشکانی سپرد؟

پس درست هم امروز باید از کیستی ملی سخن گفت. ما امروز در راه رسیدن به جهان نوین و رستن از بند واپس‌ماندگی و سرکوب و کشتار و شکنجه با دشواریهای چند لایه روبرویم:

1. در برابر ما رژیمی با همه توان ایستاده است که سرسوزنی به حقوق انسانی پایبند نیست و برای نگاهبانی از جایگاهش از هیچ بزهگری و ددخونی فروگذار نمی‌کند، رژیمی که نابرابری را در ایران نهادینه کرده است و میان مرد و زن، مسلمان و نامسلمان، دیندار و بدین، شیعه و سنی، پایبند به ولایت فقیه و کسی که آنرا بر نمی‌تابد و در یک واژه میان "خودی" و "ناخودی" چنان جدائی افکنده است که دهه‌ها کار و تلاش باید تا این دره‌های ژرف جدائی بار دیگر پر شوند و همبستگی ملی شکوفان شود. نابرابری زبانی و قومی تنها یکی از این دردها است و نه جانکاهترین آنها، درد بسیار جانکاهتر گریه‌های زنی است که شویش زنی دیگر به خانه آورده و او را از خانه بیرون رانده و جگرگوشه گانش را از او ستانده است. درد جانکاهتر فریاد مرگ زنی است که در زیر کوهی از سنگ بخون خود می‌غلطد، چرا که تنش را با تکه نانی تاخت زده است تا فرزندش سرگرسنه بر بالین مگذار و درد پدری که انگشتانش را می‌برد، چرا که تاب گریه‌های کودک گرسنه اش را نیاورده و دست به دزدی یازیده است.

2. جهان‌خواران بلندپروازهای اتمی دین‌فروشان را بهانه کرده‌اند تا بنیان ملتی کهنسال را از بیخ و بن برکنند و نه اکنون که از سالها پیش خواب خاورمیانه دیگری را دیده‌اند (4). از آن گذشته همه نشانه‌ها بیانگر آنست که آمریکا و اسرائیل بدنیا فریاد می‌کنند و در درون هستند و در همین راستا است که عبدالملک ریگی که زبردستانش افسر سپاه پاسداران را در برابر دوربینهای تلویزیون الجزیره "سرمی برند"، بناگاه همچون قهرمان نبرد در راه آزادی ارج می‌بیند و بخش فارسی رادیو صداک آمریکا (بلندگوی پارسی زبان بوش و نتوکانه) به گفتگو با او می‌نشیند! تو گوئی سربریدن انسانها تنها هنگامی نام تروریسم لگام گسیخته بر خود می‌گیرد که قربانی، شهروند آمریکا و یا کشورهای همپیمان آن باشد. پس ما در کنار دشمنی همه سویه جمهوری اسلامی با سرزمین و تاریخ و فرهنگمان با دشمنی ددخو و انسان ستیز بنام "نتوکانسروایتیزم امریکائی" و "نوصهونیسیم اسرائیلی" هم روبرو هستیم که سرزمینمان را تکه تکه می‌خواهند، تا از دست رژیمی که دیوانه وار همه جهان را به دشمنی فراخوانده است، رهائی یابند، اگر در این میان تدابرهایی از خون دشتهای ایرانزمین را سیراب کرد، چه باک؟ ایرانیان نه اروپائیند و نه اسرائیلی!

3. نژادپرستان جدائی خواه بوی کباب شنیده‌اند و با نگاه به نقشه زیر از شادی در پوست خود نمی‌گنجند و آمریکا و اسرائیل را نیز همپیمان خود می‌بینند. آنان که خود و حجت الاسلام‌هایشان دلی با اسلام بنیادگرا دارند و تنها ستیزشان با جمهوری اسلامی در "ترکی" نبودن آن است، با فریب مردم و "پانفارسیست" نامیدن جمهوری اسلامی همه گناهان این رژیم واپس‌گرای سرکوبگر را بر گردن دشمنی پنداری بنام شوینیسیم فارس می‌اندازند و تنها راه رهائی از ستم چندلایه‌ای را که بر سر مردم می‌رود، جدا کردن راه خود از دیگر ایرانیان و پیوستن به هم‌زبانان آنسوی مرزها می‌دانند. این که گنشگران چنین گرایشهایی برآتش جدائی و ستیز در میان ایرانیان دامن می‌زنند تنها یک سر داستان است. سوی دیگر آن پاک کردن دامان "ولایت فقیه"، "پان اسلامیسیم" و "پان شیعیسم" واپس‌گرا از همه گناهان است. سردمداران جمهوری اسلامی اگر کسانی را بکار می‌گرفتند تا با هزینه فراوان چهره آنان را از همه بزه‌کارهایشان بزداید و دامانشان را از اینهمه سرکوب و کشتار و شکنجه و تاراج دارائیهای ملی ایرانیان و بخشیدن آنها به بیگانگان و گریزاندن سرمایه‌های انسانی از کشور بیبراید، هرگز نمی‌توانستند چنین پیروز شوند، و چرا باید برای اینکار پولی بپردازند، در جایی که نژادپرستان جدائی خواه بی‌مزد و از دل و جان به چنین کاری می‌پردازند؟

4. آشوبهای خردادماه سال پیش زنگ خطر را برای خوشبینترین تلاشگران راه مردمسالاری و آزادی نیز به صدا درآوردند. کسانی که تا به آنروز پرداختن به چالشهای قومی-زبانی را کاری بیهوده و بزرگنمایی می‌خواندند، بیکباره دریافته‌اند که انباشته شدن خواسته‌های گوناگون و سرکوب دامنه دار و گسترده و بویژه نهادینه شدن نابرابری و ژرف شدن نگاه "خودی-ناخودی" در یک جامعه بسته و خاموش گاه تنها نیازمند آن است که سوسکی در روزنامه‌ای واژه‌ای ترکی بر زبان براند تا استانی در آتش خشم و کینه بسوزد. اینرا دیگر امروز همه می‌دانند که سوسک بهانه‌ای بیش نبود و قبيله گرایان و نژادپرستان از آن دستاویزی ساختند تا توده ناآگاه و سرخورده را بشورانند و به خیابان بکشانند. آنها نیک می‌دانستند که "طنز" باریکتر از مو است و هر کسی را یارای دریافتن آن نیست، و اگر نه که هر کسی می‌داند "نمته" آمده در آن کاریکاتور مانند سدها واژه ترکی دیگر چون "قاراشمیش"، "یر به یر"، "فشقرق"، "اچمز"، "شیش و پش"، "قره قاطی" و مانندهای آنها در دل گویش بخشی از جوانان تهرانی جای گرفته‌اند و هر روزه هزاران بار بکار می‌روند، بی آنکه کسی در پی خوارشماری ترک‌زبانان باشد. این پدیده را حتا در فعلهای ویژه‌ای نیز می‌توان دید، مانند "قورخیدن" که از سوی بخشی از جوانان بجای "ترسیدن" بکار می‌رود. زبان طنز، زبانی آشکار و بی‌پرده نیست، و در شگفت نباید شد اگر که توده کف بر لب آورده آنرا درنیاید. مانا نیستانی سالها پیشتر از آن کاریکاتور زیر را کشیده بود (5)، کسی که ریگی به کفش داشته باشد و بدنیا بهانه برای ستیزه جوئی بگردد، می‌تواند از اینکه سخنان مرد چماق‌دار به دبیره میخی نوشته شده است، به این سخن برسد که نیستانی بدنیا ریشخند کردن هخامنشیان و از آن راه خوارشماری "فارسیها" است! یافتن آسمان و ریسمان گاه بسیار آسان می‌شود، اگر که توده ناآگاه از سه دهه سرکوب و خوارشماری و نابرابری و ناداری بجان آمده باشد. جنبشی که می‌توانست به بهانه همین سوسک بینوا آغاز شود و رژیم را پس براند، تا آزمان که بدست دانشجویان ترک‌زبان رهبری می‌شد، با همه کاستیهایش دشمن را درست شناخته بود و راه را درست دریافته بود. همین جنبش به خیابان که رسید، فرومایگان شهری و کناره نشینان را به میدان آورد و رهبری را به نژادپرستان و قبيله گرایان واگذاشت و چنین شد که اگر دانشجو وزیر

جمهوری اسلامی را دشمن خود می دید و فریاد می زد: «صغاری هرندی! سؤسری سنین دده ن دی! صغاری هرندی! سوسک پدر تو است!»، جنبش فرومایگان نزدیک به دو سوم مردم ایران (فارس و کرد و ارمنی)، و نه رژیم جمهوری اسلامی را، به نبرد فرا خواند و آنان را دشمن ترکان نامید، زبان پارسی را زبان سگ گفت و بانکی را تنها از آبرو که نامش "پارسیان" بود به آتش کشید. در همه آن راهپیمائیهای دیگر کسی نشنید که راهپیمایان سخنی بدشنام و پرخاش با سران جمهوری اسلامی برانند. گوئن از تی وی و دیگر سردمداران قبیله گرایان با سردادن شعارهای پوپولیستی که لشکر فرومایگان کناره نشین را خوش بیاید، توانستند گناه بزهکاریهای رژیم را بگردن "فارسها" بیندازند و جمهوری اسلامی نیز شادمان از اینکه کسی را پروای سیاهکاریهای او نیست و بخشی از همین مردم زیر ستم ایران، از سوی بخشی دیگر بلاگردان او شده اند، آسوده بال روزنامه ایران را بست و دو روزنامه نگار را به زندان افکند و افسوس که گروهی از این همه شادمان شده بودند و خود را کامیاب می دیدند.

5. رژیم از این آشوبها بهره های فراوان برد. از یکسو توانست بر پایه کیستی زور مدار و چیستی سرکوبگر خود راهپیمایان را به گلوله ببندد و از مردم ایران برای چندمین بار زهرچشم بگیرد، از دیگر سو توانست به گونه ای زیرکانه به ایران دوستان نشان دهد که «اگر ما نباشیم، نیروهای وابسته به بیگانه ایران را تکه تکه خواهند کرد و جنگ درونی براه خواهند انداخت»، و از سوی سوم به بهانه سرکوب آنچه که خود آنرا "تجزیه طلبی" می نامید، بسیاری از تلاشگران راستین حقوق شهروندی و حقوق بشر را نیز به زندان بیفکند و سرکوب کند. قبیله گرایان و همه کسانی که در آتش این آشوب دمیدند و جنبش فرومایگان را "قیام قهرمانانه ملت آذربایجان" نامیدند (و می نامند)، برآستی باید بر خود ببالند که چگونه و تا به کجا در راستای خواسته های ولایت فقیه بجان کوشیده اند. تا هنگامی که خردگرایان و هواداران راستین حقوق شهروندی قبیله گرایان و نژادپرستان جدائی خواه را از میان خود نرانند، جنبش برابری خواهی زبانی-قومی، (که من آنرا نیز مانند جنبش زنان و دانشجویان و کارگران و ... بخشی از جنبش بزرگ و یکپارچه آزادخواهی مردم ایران می دانم)، تنها خواهد ماند و ای بسا که بسیاری از ترس تکه تکه شدن ایران و براه افتادن برادرکشی و روان شدن تندبادهای خون، چشم بر سرکوب آن نیز بیندند و رژیم را که ریشه همه این نابرابریها و نابسامانیها است، به نادرست در جایگاه نگاهبان یکپارچگی ایران ببینند. هواداران راستین حقوق قومی-زبانی باید با راندن قبیله گرایان و نژادپرستان از میان خود به دیگر شاخه های جنبش مدنی نشان دهند و پیاموزند گفتن اینکه کردها "مرزداران غیور" و "صاحبخانه اصلی ایران و آریائی اصیل" هستند، برای زندگی و فرهنگ و زبان یک "گرد" نه نان می شود و نه آب، اگر آذربایجانی را هزار سال دیگر هم "تاج سر ایران" و "ایرانی تر از هر ایرانی" بخوانند، هیچ گلی بر سرش زده اند، آذربایجانی به پیوندهای خود و نیاکانش با خاک اهورائی ایرانزمین بخوبی آگاه است و اکنون در پی آنست که بداند آیا دیگر ایرانیان نیز به این اندازه از آگاهی رسیده اند تا آن بدانند، یا تنها برای شیرین کردن دهان اوست که چنین ستایشهایی را بر زبان می آورند. همانگونه که همه ما باید بدانیم مادران ایرانی نیز از آن "بهشتی که زیر پایشان است"، در این سه دهه چیزی در نیافته اند و زندگی در زیر سایه ولایت فقیه چیزی جز دوزخ سوزان بهره آنان نکرده است و آن کارگری که "پیامبر بر دستانش بوسه می زند" از رژیم ولایت فقیه بهره ای جز سوزش تازیانه سرکوب بر گرفته اش، و آتش شرمندگی از روی کودکانش در دلش، نبرده است ...

6. درست هم امروز باید از کیستی ملی سخن گفت. جنبش آزادخواهی اگر چه پس از دهه شصت هیچگاه چنین آشکار و بی پرده سرکوب نشده است، ولی هیچگاه نیز چنین پویا و سرزنده نبوده است. تلاشگران پهنه های گوناگون نبرد با یکدیگر پیمان همبستگی بسته اند. خوئینیها دبیر کل سازمان دانش آموختگان در همان خردادماه که نیم میلیون تن برای پرخاش به سوسک به خیابان آمده بودند، برای پشتیبانی از زنان به میدان هفت تیر تهران می رود و بزندان می افتد، در پی گردهمایی زنان در برابر بیدادگاه دانشجویان پلی تکنیک به پشتیبانی آنان برمی خیزد و بهای این کار خود را تا به امروز با زندان و شکنجه می دهد و مادران "کمپین یک میلیون امضاء" بدر خانه منصور اصلو دبیر سندیکا اتوبوسرانی می روند تا همبستگی خود را با رانندگان نشان دهند. جوهای جدا جدا جنبش آزادخواهی با گامهایی آهسته ولی استوار به سوی همبستگی می روند تا رودی شوند و بدریا بریزند، دینفروشان توانسته بودند در درازنای سه دهه جنبش مردم ایران را تکه تکه کنند و با تمام توان با همبستگی بستیزند، جدا کردن حقوق قومی-زبانی از دیگر حقوق شهروندی گام زدن در راستای همین سیاست رژیم است. اگرچه واژه "حقوق شهروندی" در پیوند با حقوق قومی از ویژگیهایی برخوردار می شود که آنرا پیچیده تر می کند و پژوهشها و کنکاشهای ویژه ای را برای دستیابی به آنها می طلبند، ولی کوتاه نگری خواهد بود اگر بپنداریم ریشه کن کردن نابرابری قومی-زبانی جز در بستر دموکراسی، گیتیگرایی و آزادی شدنی است. آنکه این اندیشه را نادرست می خواند و آنرا "وعده سر خرمن" می داند، باید به این پرسش پاسخ دهد که اگر جمهوری اسلامی - که برای برجای ماندن و چپاول دارائیهای ما آماده است مادر اهریمن را هم برای ولی فقیه خواستگاری کند - به این خواسته ها پاسخ داد و آموزش بزبان مادری و داشتن روزنامه و رادیو و تلویزیون را با همین سانسوری که بر سر رسانه های پارسی زبان می رود، آزاد کرد، آنگاه آنان چه خواهند کرد؟ آیا سرمست از پیروزی بخانه خواهند رفت و از اینکه دستگاه سرکوب و کشتار بزبان مادریشان سخن می گوید، قلمها را در نیام خواهند گذاشت و با گفتن اینکه "ما که مشروطه خود را گرفتیم" باز هم بتماشای جان کنند زنی خواهند نشست که بیش از پنج دقیقه بر سر دار به خود می پیچد؟

7. درست هم امروز باید از کیستی ملی سخن گفت. ما در برابر خود رژیمی را داریم که به هیچ قانون و حق و پیمانی پایبند نیست، و امپریالیستیهای را که برای "دستمال"ی بنام جمهوری اسلامی "قیصریه" ای بنام ایران را به آتش خواهند کشید. در کنار ایندو، نژادپرستان جدائی خواه نیز بدنبال گرفتن ماهی خویش از این آبنده که بدست دینفروشان و جهانخواران چنین گل آلوده شده است. مرا به کسانی که آشکارا از جدائی آذربایجان و پیوستن آن به جمهوری آرسو سخن می گویند کاری نیست، و هم به آندسته از نویسندگانی که آشکارا از برتری نژادی و زبانی سخن می گویند. امید من به خردگرایان و اندیشه ورزان این جنبش است که بخودآیند و در کشاکش این نبرد فراگیر با جمهوری اسلامی جبهه های دروغین نگشایند و سنگرهای پوشالین برنیفزایند. آنکه گناه نابرابریها را بگردن کسی بجز ولایت فقیه می اندازد، خوشبین اگر که باشیم به کزراهه رفته است. در این سالیان کسانی که از دریافت ریشه های راستین واپس ماندگی ما ایرانیان ناتوان بودند و هر یک بدلیلی نمی خواستند با ولایت فقیه سرشاخ شوند، از "ستم ملی فارسها بر ملل دربند ایران" چنان افسانه های ترسناکی ساختند که اکنون خود نیز بدانها باور آورده اند و همزبانانشان را از این دیو بی شاخ و دم و ازدهای هفت سر زینهار می دهند که میباد در کامشان فرو کشد! فرزانه ای سروده بود:

رومیان نقش دیو می کردند / از نهیبش غریو می کردند

دنباله دارد

1. [فروپاشی از درون، جایگزینی، برای جنگ رودریو](#)
2. [آن "سد" و آن "سی سد"](#)
3. [زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری](#)
4. [ملت سازی، ملت چیست؟](#)
5. [ملت سازان، پیشینه سازی و بازی با آمار](#)
6. [قبیله کرا کیست؟](#)
7. [آن قبیله دیگر](#)
8. [گفتمان پارسی ستیزی](#)
9. [گفتمان شاهنامه ستیزی](#)
10. [گفتمان ستیز با ایران باستان](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

تأبستان هشتاد و شش

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. بنیاد امریکن اینترپرایز:
The Unknown Iran, Another Case for Federalism, 25.10.2005
2. Iran and the Challenge of azerbaijani Identity, Brenda Shaffer
<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=10581>
- 3.
4. این نقشه نخستین بار در مجله اینترنتی "آرمد فورسیز جورنال" چاپ شد، خود نوشته هنوز در نشانی آن مجله بر جاست، ولی نقشه برداشته شده است و آنرا تنها در نشانی زیر می توان دید:
<http://www.oilempire.us/new-map.html>
5. http://www.haditoons.com/news.php?news_uid=1587